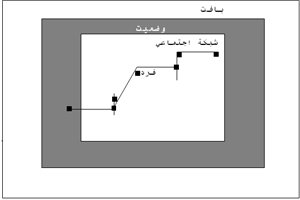
نام مقاله: مفهوم "بافت" در حوزه رفتارهاي اطلاعاتي

نام نشريه: فصلنامه كتابداري و اطلاع رساني (اين نشريه در www.isc.gov.ir نمايه مي شود)

شماره نشريه: 51 \_ شماره سوم- جلد 13

پديدآور: زاهد بيگدلي، سميه شريفي

چكيده   
بافت به عنوان عنصري اساسي براي درك رفتارهاي اطلاعاتي، توجه پژوهشگران فراواني را از اين حوزه به خود جلب نموده است. « ايزيك» نام مجموعه كنفرانسهاي بين‌المللي است كه هر دو سال يك‌بار با محوريت همين مفهوم برگزار مي‌شود. با وجود آنكه بيش از يك دهه از معرفي اين مفهوم در حوزۀ كتابداري و اطلاع‌رساني مي¬گذرد، تعريفهاي ارائه شده براي اين مفهوم مانند مفاهيم اطلاعات و نياز اطلاعاتي، متعدد و تا حدودي متفاوت است. از سوي ديگر، گاهي بافت را با وضعيت يكي پنداشته¬اند. در ارتباط با رويكردهاي بافتي نيز اختلاف نظر بسياري به چشم مي‌خورد. برخي از پژوهشگران رويكردهاي عيني را در مطالعات خود به كار مي¬گيرند و برخي ديگر رويكردهاي تفسيري را مناسب‌تر مي¬پندارند. اين مقاله به معرفي اين مفهوم پرداخته و رويكردهاي رايج مرتبط با آن و همچنين پژوهشهاي انجام شده در ارتباط با مفهوم بافت را به طور اجمال بررسي كرده است.   
كليدواژه¬ها: بافت، وضعيت، ايزيك، رويكرد عيني، رويكرد تفسيري، رفتار اطلاع‌يابي.   
  
مقدمه   
يكي از مفاهيم اساسي كه در حوزۀ علم اطلاعات ظهور كرده بافت است كه به عنوان منبعي از معنا براي رفتار اطلاعاتي بشر به شمار مي¬رود. بافت، پديده‌اي چند بعدي است كه از مدتها قبل، موضوع مباحثات پژوهشي در بسياري از حوزه¬ها بوده است. در كتابداري و اطلاع‌رساني نيز اخيراً اين مفهوم مورد توجه و بررسي قرار گرفته است. آن گونه كه جانسن (2003) ابراز مي‌دارد «عموماً در مفهوم‌سازي جهان، گرايش به تمركز بر اشيا و نه محيطهاي آنها، بر پيامها يا افراد و نه بافتهايي كه آنها را در برگرفته‌¬اند، وجود دارد. انسانها معمولاً بر فرايندهايي كه به آنها علاقه‌مندند، و نه بر بافتهاي اجتماعي پراكنده كه آنها را شكل داده، در برگرفته و محصور نموده¬اند، تمركز مي‌كنند».   
هنگامي كه «دروين» در كنفرانس ايزيك (1996) پرسش «بافت چيست؟» را مطرح كرد، خاطرنشان ساخت كه اين پرسش در هيچ يك از مقاله‌هاي حوزۀ كتابداري و اطلاع‌رساني مطرح نشده است.   
ممكن است معلوم شود كه مفهوم بافت مانند اطلاعات يا حتي نياز اطلاعاتي، مفهومي تعريف گريز است. به عبارت ساده¬تر، بافت مي¬تواند به شيوه¬هاي متعددي تعريف شود و مانند هر پديدۀ اجتماعي، تنها زماني كه به روشهاي متعدد مطالعه يا بررسي گردد، بيشترين غناي خود را نمايش مي‌دهد. به اعتقاد «كوهلثا» (نقل در كوهلثا و واكاري ، 1999) چشم پوشي از بافت، چشم پوشي از انگيزه¬ها و محركهاي اساسي است كه كاربر را به فرايند اطلاع‌يابي بر مي¬انگيزانند.   
  
تعاريف   
«دروين» (نقل در تالجا، كزو و پيتيلينن ، 1999) در تحليل رويكردهاي بافت‌گرا اظهار مي¬دارد كه هيچ اصطلاحي به اندازۀ «بافت» به كار نرفته است، اما اين اصطلاح كمتر تعريف شده و اگر هم تعريف شده باشد، تعريفها متنوع و گاه متفاوت بوده¬اند. در ادامه، تعدادي از اين تعريفها ارائه مي‌‌شود.   
واژه‌نامۀ امريكن هريتيج (1985) بافت را «شرايطي كه در آن رويداد يا وضعيت ويژه¬اي رخ مي‌دهد و يا ماهيت گروهي از رويدادها»، تعريف نموده است.   
به اعتقاد تالجا، كزو و پيتيلينن (1999) بافت در مطالعات مربوط به علم اطلاعات عموماً به هر عامل يا متغير زمينه‌اي و بافتاري كه به نظر مي¬رسد رفتار اطلاع‌يابي فرد را تحت تأثير قرار مي‌دهد، اطلاق مي¬گردد؛ مانند شرايط اجتماعي ـ اقتصادي، نقشهاي كار، وظايف، وضعيتهاي مشكل¬ساز، جوامع و سازمانها و ساختار و فرهنگهايشان و ...   
«كاري و ساولينن» (2007) اظهار مي¬دارند كه در علوم انساني، منظور از بافت صرفاً عواملي برون از متن مي¬باشد. زماني كه اين ايده به حوزۀ مطالعات اطلاعات تعميم يابد، مي¬توان گفت كه پژوهشهاي پژوهشگران علم اطلاعات از دو نوع پديده تشكيل يافته است: پديده¬هاي اطلاعاتي و بافت. بنابراين، طبق يك تعريف بسيار كلي، بافت به معناي هر زمينه¬اي براي پديده¬هاي اطلاعاتي است. بافت تمام آن چيزهايي است كه بخش ذاتي از پديده¬هاي اطلاعاتي به شمار نمي¬رود، با وجود اين، با آنها در ارتباط است. بدون بافت، پديده¬هاي اطلاعاتي معناي خود را از دست مي¬دهند.   
«آلن» (1997) بافتها را محيط‌هاي گسترده¬تر و به طور اجتماعي تعريف شده¬اي مانند محيط‌هاي كار و وظيفه مي¬بيند كه وضعيتهاي گوناگوني درون آنها روي مي¬دهد (يادداشت سردبير ميهمان ، 2002).   
«ساننوالد» (1999) بافت را «جوهرۀ مجموعه يا گروهي از وضعيتهاي گذشته، حال و آينده» تعريف نموده است. وي به نقل از «شاتز و لاكمن» (1973) در تعريف بافت مي¬نويسد: «معمولاً ميزان درك مشتركي از بافت در ميان شركت كنندگان در آن به چشم مي‌خورد؛ اين درك مشترك لزوماً يكسان يا كامل نيست».   
به اعتقاد ساننوالد (1999) مي¬توان دانشكده، زندگي خانوادگي، شهروندي و باشگاه¬ها را نمونه¬اي از «بافتها» به شمار آورد. بافتها داراي مرز، محدوديت و امتيازهايي مي¬باشند كه توسط شركت‌كنندگان در آنها و بيگانه¬ها محسوس مي¬باشد. اين مرزهاي محسوس ممكن است براي تمامي شركت‌كنندگان و غيرشركت‌كنندگان يكسان نباشند، با وجود اين اغلب بر تعدادي از اين مرزها توافق دارند. به عبارت ديگر، ميزان درك مشتركي دربارۀ بافت وجود دارد. به عنوان مثال، اغلب پژوهشگران حوزۀ دانشگاه توافق دارند كه نوشتن مقاله‌ها براي مجله¬ها و كنفرانسها عموماً در بافت دانشگاه روي مي¬دهد تا زندگي خانوادگي؛ بدين معنا كه نوشتن مقاله در محدودۀ بافت دانشكده و خارج از مرزهاي زندگي خانوادگي است. ما پيوسته دربارۀ بافت در جهان روزانۀ خود سخن مي¬گوييم؛ ما از «در بافت بزرگتر»، «در بافت كوچكتر»، «در بافت وسيع‌تر»، «در يك بافت محدودتر»، «در يك بافت بهتر تعريف شده»، سخن مي¬گوييم. اين عبارتها در درك اين مفهوم كه مرزهاي بافتها انعطاف‌پذير و در معرض تغييرات مي‌باشند، به ما ياري مي¬رسانند و مي¬توانيم دربارۀ آنها بحث كنيم.   
به باور دروين (نقل در ساننوالد، 1999) بافتها از آن روي كه قابل توصيف شدن به وسيلة انواع متعددي از ويژگيها مي¬باشند، چند بُعدي تلقي مي¬گردند. شناسايي اين ويژگيها و اهميت آنها در رفتار اطلاعاتي، موضوع بسياري از پژوهشهاست. نمونه¬اي از ويژگيهايي كه براي توصيف بافتها مورد استفاده قرار گرفته¬اند، عبارتند از: مكان، زمان، اهداف، وظايف، نظامها، وضعيتها، فرايندها، سازمانها و نوع شركت‌كنندگان. مشكل زماني بروز مي‌كند كه در پي توصيف جامع يك بافت برمي¬آييم. به عنوان مثال، همان طور كه سايمون (نقل در ساننوالد، 1999) خاطر نشان مي¬سازد، در نگاه يك پرنده از مورچه¬اي كه در دو نقطه¬اي به موازات ساحل شني در حال حركت كردن است، مسير به ظاهر نامعيّن به نظر مي‌رسد. تنها زماني كه به مسير مورچه از زاويۀ سه بعدي بنگريم و به تپه¬ها و دره‌هايي كه با دانه¬هاي شن ايجاد مي¬گردند توجه كنيم، درخواهيم يافت كه مسير مورچه نامعيّن و بي‌هدف نيست، بلكه ابتكاري و ماهرانه است.   
توصيف بافت دشواريهاي بيشتري هم به دنبال دارد، زيرا بافتها، ماهيتهاي ملموسي نيستند و يك يا تعداد بيشتري از بافتها ممكن است در برخي از ويژگيها سهيم باشند. به عنوان مثال، يك عضو هيئت علمي ممكن است يك مدرس، پژوهشگر و مدير باشد. از زاويۀ ديد يك بيگانه، تعيين زماني كه رفتار هيئت علمي به بافت آموزش، پژوهش يا مديريت ارتباط يابد، دشوار خواهد بود. يك فرد ممكن است به طور همزمان محدوديتهاي بافتهاي متفاوت را مرتفع سازد. به عنوان مثال، والديني كه در صورت نبود گزينه¬اي براي مراقبت از كودكان خود، آنها را با خود به اداره مي‌آورند. اغلب در هنگام بروز تعارض ميان بافتها، آشنايي ما با آنها بيشتر خواهد شد.   
  
تفاوت بافت و وضعيت   
همان‌طور كه در متن مقاله نيز آمده است، به طور خلاصه وضعيت مجموعه‌اي از فعاليتها يا رفتارهاي مرتبطي است كه طي زمان روي مي¬دهند و بافت شرايط يا محيطي است كه در آن يك يا چندين وضعيت رخ مي¬دهد. پس بافت از وضعيت گسترده¬تر بوده و آن را در بر مي¬گيرد. به عنوان مثال، دانشگاه را مي¬توان بافتي دانست كه وضعيتهايي نظير آموزش دوره¬هاي مختلف و انواع همايش‌ در آن روي مي¬دهد.   
از جمله مفاهيمي كه با بافت ارتباط نزديكي دارد و حتي در بسياري موارد با آن يكي پنداشته مي‌شود، وضعيت است. «واكاري» (1997) در اولين كنفرانس ايزيك در سال 1996 اظهار داشت كه در اغلب اوقات مفاهيم اساسي نظير وضعيت و بافت به طور متداول مورد استفاده قرار مي‌گيرند، بدون آنكه تلاشي در جهت كشف معناي دقيق آنها صورت گيرد (يادداشت سردبير ميهمان، 2002).   
«ساننوالد» (1999) از جمله پژوهشگراني است كه رابطۀ ميان بافت و وضعيت را به خوبي به تصوير كشيده است. وي معتقد است در هر بافت، جرياني از وضعيتها به وجود مي¬آيد. به عنوان مثال، درون بافت دانشگاه، آموزش يك دوره و شركت در يك همايش دو نوع از انواع وضعيتها مي‌باشند. عبارت، «بافت يك وضعيت» در به تصوير كشيدن رابطه ميان وضعيتها و بافتها ياري مي¬رساند. يك بافت تا حدي بزرگتر از يك وضعيت بوده و ممكن است انواع وضعيت را دربرگرفته باشد. بافتهاي مختلف ممكن است انواع متفاوتي از وضعيتها را دربرگيرند. يك وضعيت ممكن است به صورت مجموعه¬اي از فعاليتهاي مرتبط يا مجموعه¬اي از داستانهاي مرتبطي كه طي زمان روي مي¬دهند، توصيف شود. به عبارت ديگر، مي¬توان وضعيتها را به وسيلۀ فعاليتها يا رفتاري كه طي زمان روي مي¬دهند و با شركت‌كنندگان و يا بيگانه¬ها به هم ارتباط مي¬يابند، توصيف نمود. به عنوان مثال، در هنگام شرح فعاليتهايي كه در ميان افرادي كه بر روي يك طرح يا در يك سازمان مشغول به كار مي¬باشند، عبارتهايي نظير «وضعيت ... است»؛ «وضعيت به طور مختصر ... است»؛ «در اين وضعيت ...» و «آن وضعيت است» به طور متداول در معرفي و نتيجۀ توضيحات به كار مي¬روند. افراد ممكن است وضعيت مشابه را تا حدودي متفاوت توصيف كنند. به عبارت ديگر، افراد با توجه به تجربه‌هاي گذشتۀ خود و دانش وضعيتهاي مشابه يا به دليل داشتن امتياز دسترسي به اطلاعات مربوط به فعاليتها، روابط متفاوتي را در ميان فعاليتها ¬ببينند. به عنوان مثال، كاركنان سطوح بالاتر يك سازمان اغلب داراي اطلاعاتي دربارۀ فعاليتهاي مديريت ردۀ بالاتر مي‌باشند كه ديگر كاركنان به آنها دسترسي ندارند. بنابراين، توصيف آنها از يك وضعيت در برگيرندۀ مديريت بالاتر، ممكن است از توصيف ديگري متفاوت باشد. با وجود اين، زماني كه توصيفات وضعيت مشابه هيچ وجه مشتركي نداشته باشند، فرد ارائه‌دهندۀ توصيف منحصر به فرد را ديوانه مي‌ناميم، و يا اگر طي زمان ثابت شود كه توصيف وي درست بوده است، او را نابغه قلمداد خواهيم نمود.   
وضعيتهاي درون هر بافت لزوماً وقايع ملموس با ترتيب خطي نمي¬باشند. به عنوان مثال، همزمان با شركت در نشستي به منظور ايجاد يك برنامۀ درسي براي يك دورۀ تحصيلي (وضعيتي كه درون بافت دانشكده¬اي روي مي¬دهد)، يك عضو هيئت علمي ممكن است مكالمۀ تلفني با همسر خود داشته باشد و به بحث دربارۀ مسائل خانوادگي و خصوصي بپردازد (وضعيتي كه درون بافت زندگي خانوادگي بروز مي¬نمايد).   
از سوي ديگر، مفهوم شبكه¬هاي اجتماعي در ارتباطات و علوم اجتماعي به كار رفته است و به ارتباط ميان افراد بويژه در الگوهاي ارتباط اطلاق مي¬گردد. شبكه¬هاي اجتماعي به ساختن وضعيتها و بافت ياري مي‌رسانند و خود نيز توسط بافتها و وضعيتها ساخته مي¬شوند. به عنوان مثال، يكي از دلايلي كه سبب مي¬شود فراگيران به دوره¬هاي آموزش از راه دور به شيوۀ پخش يك طرفه تمايلي نشان ندهند، آن است كه اين دوره¬ها يك شبكۀ اجتماعي را براي فراگير نمي¬آفريند؛ تداوم علايق فراگير طي زمان بدون تعامل اجتماعي مي¬تواند دشوار گردد. (به منظور درك رابطۀ ميان شبكه¬هاي اجتماعي، وضعيتها و بافتها به شكل 1 در زير توجه كنيد. درون يك بافت ويژه، يك وضعيت مفروض روي مي¬دهد. در بافت و وضعيت، يك شبكۀ اجتماعي وجود دارد. افراد، اعضاي شبكۀ اجتماعي مي¬باشند. بسياري از اعضاي شبكۀ اجتماعي، شركت كنندگان در يك وضعيت مي¬باشند، اما نه همۀ آنها. به عنوان مثال، همايش هيئت علمي دانشكده¬اي كه در آن اغلب اما نه همۀ اعضاي هيئت علمي حضور دارند (ساننوالد، 1999).   
  
  
شكل1. نمونۀ ساده¬اي از يك شبكۀ اجتماعي درون يك وضعيت و بافت مفروض   
  
مي¬توان با استفاده از اين سه مفهوم- بافت، وضعيت و شبكۀ اجتماعي- به بررسي رفتار اطلاعاتي انسان پرداخت. رفتار اطلاعاتي انسان توسط افراد، شبكه¬هاي اجتماعي، وضعيتها و بافتها شكل مي¬گيرد. فرد درون يك بافت و وضعيت ويژه ممكن است با نياز اطلاعاتي مواجه گردد. وضعيت و بافت در تعيين نياز اطلاعاتي سودمند مي¬باشند. علاوه بر اين، فرد، شبكۀ اجتماعي، وضعيت و بافت ممكن است به تعيين منابع اطلاعاتي موجود براي رفع نياز اطلاعاتي ياري رسانند. به عنوان مثال، وظيفه اصلي يك دانشجوي دكتري، شناسايي پرسشها و منابع «خوب» مورد نياز براي بررسي يا مورد خطاب قرار دادن پرسش پژوهش است. فرد دانشجو، شبكۀ اجتماعي آنها (به عنوان مثال كميتۀ آنها)، وضعيت (وظيفۀ پايان نامۀ دكتري) و بافت (گروه، رشته، وضعيت موجود و ...) به شكل‌گيري پرسش و منابع موجود ياري مي‌رساند. پرسش و پاسخ به آن نيز به نوبۀ خود در شكل دهي به فرد، شبكۀ اجتماعي، وضعيت و بافت ياري‌رسان مي¬باشد (ساننوالد، 1999).   
  
رويكردهاي رايج دربارۀ بافت: رويكرد عيني و رويكرد تفسيري   
رويكرد عيني   
اين رويكرد در مطالعات اطلاعاتي متداول‌تر است. در اين رويكرد، بافت برانگيخته شده و توصيف مي¬گردد، اما نه به شكل فلسفي و نظري. عوامل اجتماعي، فرهنگي، شخصي، وضعيتي و سازمان به عنوان موجوديتهاي مجزا و متمايز (متغيرهاي مستقل و وابسته) تلقي مي¬گردند كه رفتار فرد را به شيوه¬هاي مختلف محدود مي‌كند و يا برمي¬انگيزانند. موجوديتهاي بافتي در اين رويكردها، زمينه¬اي براي مطالعة رفتار اطلاعاتي فرد يا گروهي خاص فراهم مي¬آورند، البته نه به منظور نشان دادن چگونگي دانش بافتي. بافت در اينجا به واقعيتي عيني اطلاق مي¬گردد. در پژوهشهاي مبتني براين رويكرد، بافت معمولاً با نامگذاري موجوديتهاي تأثيرگذار بر موضوع پژوهش (كنشگران، ساختارها و ويژگيها) خلق مي¬گردد. اين نامگذاري فوايدي را در پي خواهد داشت.   
اول، اينكه آنها خواننده را از مرتبط بودن پديدۀ مورد مطالعه با واقعيت مطمئن مي¬سازند.   
دوم، نامگذاري موجوديتهاي تأثيرگذار بر موضوع پژوهش (كنشگران، ساختارها و ويژگيها)، جنبه¬هاي متعدد پديدۀ مورد مطالعه را آشكار مي¬سازد.   
سوم، آنها انواع عوامل مرتبط با موضوع پژوهش را محدود كرده و كاهش مي‌دهند تا بدين ترتيب پديدۀ تحت بررسي را از جريان فرهنگي زندگي روزمره جدا سازند تا بتوان آن را با كمك مفاهيم علمي توصيف و تحليل نمود.   
چهارم، آنها اعتبار پژوهش را تقويت و ارتباط ميان نتايج پژوهش و واقعيت را توجيه مي¬‌كنند و در نهايت، زاويۀ ديد پژوهشگر را ترسيم مي نمايند، بدون آنكه لازم باشد پژوهشگر موقعيت نظري يا فرضيه¬هاي معرفت شناختي و هستي شناختي خود را شرح دهد. خلق بافت با نامگذاري موجوديتهاي تأثيرگذار بر موضوع پژوهش، بدان معناست كه زبان، واقعيت و حقايق را به صورت عيني توصيف مي‌‌كند. پذيرش اين نگرش طبيعي، توصيف عوامل بافتي و تأثير آنها را شفاف و بدون مسئله مي¬سازد. با وجود اين، عوامل مرتبط و نيز معاني موجوديتهاي خاص (مانند فرهنگها يا ساختارهاي سازماني) به طور پيوسته درون رشته در حال بحث و بازتوليد مي¬باشند. به عنوان مثال، در مطالعات علم اطلاعات متداول شده است كه هر پژوهشگري، الگوي متغيرهاي تأثيرگذار بر رفتار اطلاع يابي خود را استنتاج نمايد. بنابراين، در نگاه اول به نظر مي¬رسد هيچ تداومي در درك بافت وجود ندارد يا اينكه، تنها تداوم مفهومي ضعيفي ميان مطالعات وجود دارد. در حالي كه هيچ سياهۀ ثابتي از عوامل بافتي براي استفاده در مطالعات علم اطلاعات وجود ندارد.   
با وجود اين، در هر بافت، گرايشي طبيعي به استفاده از عواملي كه به طور گسترده شناخته و پذيرفته شده‌اند، به عنوان عوامل متعلق و مرتبط با بافت در آن حوزۀ ويژه وجود دارد. ايده¬هاي حوزه¬اي خاص از پژوهش هيچ گاه كاملاً به شكل نو خلق نمي¬شوند؛ بلكه الگوهاي آشناي موجود تكرار مي¬گردند، حتي زماني كه آنها پالايش و دوباره طراحي شده باشند. بنابراين، تداوم پژوهش علم اطلاعات صرفاً در توصيف يكسان موجوديتهاي تأثيرگذار بر موضوع پژوهش و در تعريف موضوع پژوهش به عنوان رفتار اطلاع‌يابي است.   
اين‌گونه مفهوم‌سازيها چنان آشنا و قابل پذيرش شده اند كه پژوهشگران معمولاً نيازي به بحث در مورد آنها در خود احساس نمي¬كنند. در اين رويكرد، تصور بر آن است كه به هر ميزان متغيرها يا عوامل بافتي بيشتري مورد ملاحظه قرار گيرند، اطمينان از ماهيت موضوع پژوهش افزايش خواهد يافت. چنانچه كميت داده¬ها بيشتر باشد و اين داده¬ها توسط منابع و فنون گردآوري متعددي از قبيل يادداشت برداري روزانه، مصاحبه و مشاهده فراهم شوند، پژوهش معتبرتر تلقي خواهد گرديد. بنابراين، در اصل به نظر مي¬رسد در خلق معنا از داده‌ها، نويسندۀ متن نبايد هيچ تأثيري بر روي توصيفها داشته باشد.   
از اين منظر، منابع از پيش خلق شده¬اي نظير مقاله‌ها، منابع رديف دوم تلقي مي¬گردند زيرا واقعيت، پيش از اين در آنها تحريف شده است. بنابراين، جهان عيني از طريق منابع رديف دوم به شيوۀ مستقيم درست به شيوۀ داده¬هاي اوليه (به عنوان مثال، مشاهده، يادداشت روزانه) توصيف نمي¬شود، زيرا منابع رديف دوم در ارتباط با واقعيت جايگاه معتبري ندارد و بنابراين به طور جامع پديدۀ تحت بررسي را شكل نمي¬دهند. پيشينه¬ها تنها در نوشتن فرضيه¬ها و بحث در مورد نتيجه به كار گرفته مي‌شوند. يافته¬هاي پژوهشگر را نبايد با يافته¬هاي ديگران درهم آميخت. اعتبار گزينش منابع داده¬ها و گردآوري داده¬ها نيز مورد ترديد است.   
در رويكرد عيني، عوامل اجتماعي و محيطي گوناگون به عنوان عوامل تأثيرگذار بر رفتار فرد يا گروه- كانون پژوهش – تلقي مي¬شوند. چنين استدلال شده است كه زماني كه موضوع پژوهش به عنوان الگوهاي رفتاري تعريف مي¬گردد نياز اطلاعاتي، جستجوي اطلاعات و استفاده از اطلاعات به عنوان پديده¬هاي فرهنگي و اجتماعي مورد بررسي قرار نمي¬گيرند، زيرا عوامل اجتماعي، فرهنگي و تاريخي به عنوان عوامل خارجي به شمار مي¬روند. داده‌ها از مداركي تشكيل شده‌اند كه در برگيرندۀ گزاره¬هاي كم و بيش واقعي دربارۀ آنچه در واقعيت يا در تجربه‌ها و فرايندهاي شناختي شركت‌كنندگان روي داده است، مي¬باشند (تالجا، كزو و پيتيلينن، 1999).   
رويكرد تفسيري   
در اين رويكرد، بافت نه به عنوان يك موجوديت مستقل، بلكه به عنوان حامل معنا در نظر گرفته مي¬شود. عوامل بافتي در اينجا، موجوديتهاي مستقل و مجزا كه تأثيرهاي متفاوتي بر موضوع پژوهش كه خود نيز موجوديتي ثابت و بدون مسئله¬ است، قلمداد نمي¬گردند. در اين رويكرد، مفهوم‌سازيها يا دقيقتر بگوييم، قالبهاي ارجاع است كه انواع خاص موجوديت¬ (كنشگرها، ساختارها و ويژگيها) را وارد زاويۀ ديد پژوهشگر مي¬سازند. اين موجوديتها به همين شكل وجود ندارند تا توسط پژوهشگر شناسايي و توصيف شوند، بلكه موجوديتهاي بافتي در فعاليت اجتماعي پژوهشگر، درست به شيوۀ مشابه موضوع پژوهش، شكل مي¬گيرند. انواع خاص مفهوم‌سازي، پژوهشگر را قادر مي¬سازند تا به نياز اطلاعاتي، جستجوي اطلاعات و استفاده از اطلاعات از زاويه¬اي خاص نزديك شده و شيوه¬هاي ديگري را كه در آن نيز اين پديده¬ها قابل بررسي خواهند بود، محدود نمايد.   
در رويكرد تفسيري، داده¬ها به عنوان توصيفات مستقيم از واقعيت به شمار نمي¬روند، بلكه داده¬ها نمايانگر واقعيت اجتماعي مي¬باشند. از اين ديد، مشاهده و مصاحبه مانند مقاله¬ها بيانگر بافتهاي مختلف تعامل و معنا بخشي هستند، اما هيچ يك از ديگري معتبرتر يا توصيف بدون واسطه¬اي از واقعيت نبوده و يا كمتر از سايرين از رويّه¬هاي زباني يا بازيهاي زباني تأثير نپذيرفته است. شرحي كه افراد از رفتار خود ارائه مي¬دهند، بر اساس معنايي از نظر فرهنگي مشترك شكل مي‌گيرند (سيلورمن ، 1985 نقل در تالجا، كزو و پتيلينن، 1999). بنابراين، به دست آوردن اطلاعات ناب يا معتبر دربارۀ رفتار اطلاعاتي كه فرضهاي بافتي پنهان پژوهشگر و شركت‌كننده تأثير نپذيرفته باشد، دشوار به نظر مي¬رسد.   
در رويكرد تفسيري، پژوهشها بر معاني و ارزشهايي كه افراد به اطلاع يابي، محيط اطلاعاتي خود و انواع فناوريهاي ارتباطي و اطلاعاتي- كه مي¬توانند به عنوان ابزارهاي اطلاع‌يابي به كار روند- پيوند مي¬دهند، تمركز يافته¬اند. اين معاني و ارزشها ذاتاً اجتماعي، فرهنگي و تاريخي در نظر گرفته مي¬شوند. داده¬ها، نمونه¬هايي از واقعيت اجتماعي و دربرگيرندۀ انواع خاصي از تفسيرها دربارۀ ماهيت واقعيت و پديده¬هاي مختلف مي¬باشند (تالجا، كزو و پيتيلينن، 1999).   
علاوه بر دو رويكرد عيني و تفسيري، «جانسن» (2003) رويكردهاي مربوط به بافت را از سه جهت بررسي نموده است: بافت به عنوان مترادفي براي وضعيت، به عنوان نوعي پيوند يا وابستگي اتفاقي يا يك رابطه ، و يا به عنوان يك چارچوب.   
دو برداشت نخست را مي¬توان معادل رويكرد عيني دانست و مفهوم چارچوب، رويكرد تفسيري را تداعي مي¬كند. اين رويكرد علاوه بر سياهه كردن عوامل مختلف، روابط ميان اين عوامل با محيط پيرامونش را بررسي مي‌كند.   
به اعتقاد وي، پژوهشگراني كه در مطالعات خود بافت را مترادفي براي وضعيت مي¬پندارند، ويژگيهاي مفصلي از محيط دربرگيرندۀ فرايند اطلاع‌يابي را ارائه به يك توصيف عيني و جامع بسنده مي¬كنند و به شرح پيوند ميان عوامل وضعيتي و فرايند مورد نظر نمي¬پردازند. پژوهشگراني كه بر بافت به عنوان يك رابطه تأكيد مي‌كنند، از سياهه كردن عوامل در يك وضعيت فراتر مي‌روند تا به تعيين عناصر فعال در يك بافت و رابطۀ آنها با فرايندها بپردازند. اساس اين رويكرد، اين فرض كلي¬تر مي¬باشد كه اثربخشي هر موجوديت (مانند فرد، واحد) از طريق تطابق ميان ويژگيهايش با ويژگيهاي ساختاري و محيط پيرامون آن تعيين مي¬گردد. اين دو رويكرد، نقاط مشترك بسياري دارند: در هر دو، فرض برآن است كه ويژگيهاي عيني يك محيط هستند كه يك بافت واقعي را فراهم مي¬سازند (رويكرد عيني). تفاوت عمدۀ ميان آن دو، به سطح دقت نظري آنها باز مي¬گردد: رويكردهاي هم رويداد به هم وابسته ، يا رويكردهايي كه داراي پيوند اتفاقي هستند، به سوي نظريه¬هاي كلاسيك و گسترده¬اي در حركت مي¬باشند.   
در بررسي بافت به عنوان يك چارچوب، به اعتقاد «هچ» (1993) (نقل در جانسن، 2003) مفهوم چارچوب عمدتاً به عنوان شيوۀ نگرش به جهان و تفسير ذهني آن مي¬باشد و به عقيده «گري» (1996) (نقل در جانسن، 2003) چارچوب به عنوان ابزارهاي معنا بخشي كه پارامترهاي يك مسئله را تثبيت مي¬سازند، مورد استفاده قرار مي¬گيرد. به نظر افرادي نظير «بلمن و ديل» (1991) (نقل در جانسن، 2003) چارچوبها پنجره¬هايي به سوي جهان و لنزهايي مي¬باشند كه همزمان كه جهان را كانون تمركز قرار مي‌دهند، برخي از محركها را پالايش مي‌كنند.   
در اغلب نگرشهاي پست مدرنيسمي بافت، فرض برآن است كه افراد خود بافتهايشان را مقرر نموده و تفسيرهايشان را از بافتهايي كه در آنها به سر مي¬برند، برمي¬گزينند. اغلب مفاهيم پست مدرن بافت با توجه به فرضيه¬هاي تفسيري پايه، شيوه¬هاي متفاوتي دربارۀ نگرش به جهان مشابه را ارائه مي‌كنند. اين نگرش به شدت ذهني از جهان، در بررسي چارچوبهاي اصلي براي تعامل كه تفسير و معنا بخشي را شكل مي¬دهند، بررسي مي‌شوند (جانسن، 2003).   
  
كنفرانس ايزيك (جستجوي اطلاعات در بافت)   
بافت، به عنوان عنصري اساسي براي درك رفتارهاي اطلاعاتي، توجه بسياري از پژوهشگران اين حوزه را به خود جلب نموده است. توجه در حال افزايش به مفهوم بافت ممكن است واكنشي به محدوديت ديدگاه عيني در ارتباط با ارضاي نيازهاي اطلاعاتي از طريق تطابق پرسش درون يك نظام باشد. پژوهشهاي مرتبط با مفهوم بافت، بر رويكرد كاربر مدار به مطالعۀ جستجو و استفاده از اطلاعاتي تأكيد مي¬كنند كه كانون توجه اين رويكرد بر كاربران واقعي با نيازهاي اطلاعاتي واقعي است كه توسط وضعيتهايي كه در زندگي روزمره ظهور مي¬كنند، برانگيخته شده¬اند. ايزيك، موضوع مجموعه¬اي از كنفرانسهاي پژوهشي بين المللي بوده است كه اولين آنها در اگوست 1996 در دانشگاه تمپر فنلاند برگزار گرديد.   
اگرچه پژوهشگران با ديدگاه¬هاي گوناگوني در اين كنفرانس حضور مي‌يابند، رشته¬هاي مفهومي مشتركي در آثار مختلف آنها به چشم مي¬خورد. چارچوب نظري زيربناي اين آثار بر ساختارگرايي، هم از نقطه نظر فردي و هم از نقطه نظر اجتماعي، تأكيد دارد. به اطلاع يابي و استفاده از اطلاعات، فراتر از موضوعيت پرسش نگريسته مي¬شود و بر ديدگاه كلّي نيازهاي اطلاعاتي طي دوران زندگي افراد تمركز شده است. پژوهشهاي مرتبط با بافت در اطلاع يابي، بر روش‌شناسي تأكيد دارد كه به رويكردهاي جديدي در روشهاي پژوهش منجر گردد تا در نهايت بتواند جنبه‌هاي گسترده¬تري از زندگي كاربران را نسبت به روشهايي كه پيش از اين در پژوهشهاي علم اطلاعات شناسايي شده¬اند، مورد خطاب قرار دهند.   
تعجبي ندارد كه غلبه با روشهاي كيفي است. با وجود اين، نشانه¬هايي دال بر حركت به سمت روشهاي متعدد و رويكردهاي خلاقانه¬تر مشاهده مي¬شود. روش‌شناسي توجه اوليۀ اين پژوهشگران است كه بخش اعظم آثار خود را به موضوعات مرتبط با روش پژوهش معطوف داشته¬اند (كوهلثا و واكاري، 1999).   
  
نمونه¬هايي از مطالعات انجام گرفته با محوريت مفهوم بافت   
نظريۀ معنابخشي دروين بر روش‌شناسي در بررسي انسان و جهان او تأكيد دارد كه زمان، فضا، جنبش، شكاف، قدرت، محدوديت و اجبار (عناصر بافت) را دربرگرفته¬ و مي¬تواند پيچيدگيهاي ظريف مطالعه رفتار انسان را مورد خطاب قرار دهد. به اعتقاد وي، مطالعۀ سنتي اطلاع يابي و استفاده از اطلاعات، به طور ضمني براين فرض پايه‌ريزي گرديده است كه پديدۀ مورد مطالعه به شكل سطحي قابل كنكاش است. در مقايسه، معنا بخشي براين فرض استوار گرديده است كه بيان تجربه‌هاي زندۀ يك فرد از جمله كشمكش¬ها و مقاومتها با نظم مفروض، به خودي خود يك سفر معنا بخشي است.   
برخي ديگر از آثار اين حوزه بر بررسي اطلاع يابي در زندگي روزمره (بافت) تمركز يافته¬اند؛ از جمله، اثر ساولينن (1997) كه در ارتباط با نقش اينترنت در اطلاع يابي زنان خانه¬دار فنلاندي است. او گزارش داد كه اگرچه به نظر مي¬رسد فناوري اينترنت در شرف ايجاد تأثيري خارق‌العاده در زندگي روزمرۀ افراد است، تأثير كمي بر دامنۀ گستردۀ شركت كنندگان در زمان اين مطالعه برجاي گذاشته است.   
«راس» (نقل در كوهلثا و واكاري، 1999) به مطالعۀ پديدۀ مواجهه با اطلاعات در رمانها و تأثير مهم آن بر زندگي خوانندگان (بافت) پرداخت. اگرچه اين كاربران واقعاً به اطلاع يابي به شيوۀ رسمي نپرداخته¬اند. در اين پژوهش «راس»، استفاده از اطلاعات را كه شامل اشتغال فعال براي معنا بخشي از متن صورت مي‌گيرد و نيز شبكه¬هاي اجتماعي تأثيرگذار بر اين قضاوتها را مطالعه كرد. برخي ديگر سعي دارند ميان اطلاع‌يابي و بازيابي اطلاعات ارتباط برقرار كنند.   
«واكاري» (نقل در كوهلثا و واكاري، 1999) در پژوهش خود سعي داشت نتايج مطالعات اطلاع‌يابي را با بدنۀ دانش در بازيابي اطلاعات پيوند بزند. وي پژوهش خود را به بافت وظايف مرتبط با كار محدود نمود و نتيجه گرفت كه اطلاع‌يابي در فعاليتهاي مولد آن دربرگرفته شده است. وي براين باور است كه پژوهشهاي اطلاع‌يابي كه پيچيدگي‌ها و ساختار مشكلات وظيفۀ شغلي را مورد خطاب قرار مي¬دهند، مي¬تواند در پژوهشهاي مربوط به بازيابي اطلاعات سودمند باشد. «ويلسن» (نقل در كوهلثا و واكاري، 1999) شماري از الگوهاي رفتار اطلاعاتي را بررسي و الگويي مبتني بر حل مشكل پايه‌ريزي نمود. جنبۀ اساسي فرايند حل مشكل، كاهش عدم اطمينان است. ويلسن يافته¬هاي اوليه¬اي را در خصوص روابط ميان سبكهاي شناختي فرد، عدم اطمينان و جستجوي اطلاعات ارائه نمود.   
«پتيگرو» در پژوهش خود (1999) در ارتباط با جريان اطلاعات خدمات انساني در يك كلينيك، چهار گروه از بافتها را استخراج نمود: 1- عوامل محيطي 2- فعاليتهاي كلينيك و عوامل مرتبط با آن 3- پرستاران 4- بيماران. وي همچنين دريافت كه اگرچه هر گروه از عوامل بافتي، جريان اطلاعات را در كلينيك از جنبه‌هاي متعددي تحت تأثير قرار مي¬دهند، زماني كه به طور جمعي مورد ملاحظه قرار گيرند، بافت بزرگي را خلق مي‌كنند كه از طريق آن مي¬توان يافته¬هاي مفهومي گسترده¬تري را استنباط نمود.   
«پتيگرو» با استناد به «تومينن و ساولينن» (1997) نتيجه‌ مي‌گيرد كه مطالعۀ استفاده از اطلاعات را نمي¬توان صرفاً برحسب يك فرد يا خارج از يك بافت اجتماعي خاص انجام داد و چالش پيش روي پژوهشگران رفتار اطلاعاتي، شناسايي اين عوامل بافتي و درك پيامدهاي آنهاست. به اعتقاد «پتيگرو» (1999) براي مطالعۀ بافت، هر دو چارچوب تحليلي و نظري بايد به كار گرفته شوند. اين چارچوب بافتي اجتماعي، پتيگرو را به كشف نظري مفهوم محيط اطلاعاتي سوق داد.   
«فيشر، دارنس و هينتن» (2004) نيز با استفاده از نظريۀ محيط اطلاعاتي و تأكيد بر مفهوم بافت، به مطالعۀ خدمات مورد نياز مهاجران نيويورك پرداختند. آنها موفق شدند بافت بزرگي را استخراج كنند كه از سه بافت فرعي ـ مهاجران نيويوركي، كتابخانۀ عمومي كوينز بارو و خدمات و فعاليتهاي آن و كاركنان كتابخانۀ عمومي كوينز بارو تشكيل يافته بود.   
  
  
بحث و نتيجه‌گيري   
همان‌طور كه مشاهده شد، مفهوم بافت تاكنون به طور دقيق تعريف نشده و در توصيف آن، مفاهيم و رويكردهاي بسياري به كار گرفته شده¬اند. مباحث فراواني در ارتباط با ضرورت ارائه تعريف دقيقي از بافت با اكتفا به استدلال تقريبي از محتواي آن وجود دارد تا به پرسشهايي مانند آنچه در ذيل مي‌آيد، پاسخ داده شود:   
آيا شكل‌گيري مفهوم بافت در طول زمان صورت يافته است؟ آيا مفهومي مجزا يا پيوسته است و چه شيوه¬اي براي تعريف مرز ميان مفهوم بافت و ديگر مفاهيمي نظير وضعيت يا رويداد و ... به كار گرفته شده است؟   
بافت اطلاع‌يابي ممكن است توسط مؤلفه‌هاي مختلف بسياري نظير زمان و مكان ظهور نياز اطلاعاتي، زمان جستجوي اطلاعات، نوع مشاركت‌كنندگان فرايند جستجو، به عنوان مثال، ويژگيهاي جمعيت‌شناختي، اجتماعي، حرفه¬اي، آموزشي و رفتاري آنها، هدف از جستجوي اطلاعات، وظيفۀ عيني كه اين اطلاعات براي آن مورد جستجو قرار گرفته است، فرايندها و وضعيتهاي جستجوي اطلاعات و بسياري ديگر توصيف گردد. نسخه‌هاي بافتي گوناگون بي شماري در بررسي گزارشگران ارائه شده¬اند.   
بنابراين، ديدگاه‌هاي بسياري در ارتباط با چيستي بافت وجود دارد، اما هيچ يك از آنها وارد جزئيات نشده¬اند. لازم است تأكيد شود كه معرفي مفهوم بافت، عبور از مطالعات مربوط به برخي فرايندهاي آرماني جستجوي اطلاعات را كه توسط فردي با شرايط نامعيّن اجرا مي¬گردد، به پژوهش رفتار اطلاع‌يابي واقع¬گرا ممكن مي‌سازد. رفتار اطلاع‌يابي واقع‌گرا، هم موارد ويژه و هم تأثيرات آنها برخود فرايند اطلاع‌يابي، انتخاب راهبردهاي جستجو، منابع اطلاعاتي، روشهاي ارزيابي كيفيت اطلاعات، اعتبار و ربط را دربر مي¬گيرند. با استفاده از اين رويكرد، سازماندهي پشتيباني اطلاعاتي از كاربراني ويژه با نيازهاي عيني تحت شرايط ويژه امكان پذير خواهد شد (گاسليكوا ، 1999).   
بافت، براي درك تمامي انواع فرايندهاي اطلاعاتي، به عنوان مثال، سازماندهي، فراهم‌آوري و اطلاع‌يابي، نقشي محوري ايفا مي‌كند. بنابراين، گزينش و نظريه‌پردازي دربارۀ بافت بايد يكي از اصلي¬ترين دغدغه¬هاي حرفه¬مندان اطلاعاتي باشد. بدين ترتيب، جاي شگفتي نيست كه تاكنون تمام پژوهشهاي انجام گرفته در حوزة رفتارهاي اطلاعاتي مبتني بر يك بافت خاص مانند گروه‌هاي خاص يا محيط‌هاي خاص بوده است.   
به نظر مي‌رسد ارائۀ تعريفي دقيق و جامع و مانع از يك مفهوم انساني و اجتماعي مانند آنچه در حوزه علوم پايه و طبيعي روي داده، انتظاري ساده‌لوحانه و غيرمنطقي است، اما اين يك رويكرد پوزيتيويستي است كه هنوز هم بر انديشة بسياري از پژوهشگران ديگر حوزه‌ها سايه افكنده است. به همين دليل، آنها انتظار دارند تعريف به معناي ارسطويي از آن ارائه كنند.   
نتيجه اينكه، به گفتة «دروين» (1997) بافت چالش بزرگي به نظر مي¬رسد، درست مانند آنكه بخواهيم يك ديو سركش را رام كنيم. اين دشواري در ويژگيهاي متعدد بافت و عوامل بافتي رفتار اطلاعاتي، انعكاس يافته است.   
  
منابع   
- آريان‌پور كاشاني، منوچهر (1377). فرهنگ يك جلدي پيشرو آريان پور: انگليسي- فارسي. تهران: جهان رايانه.   
- American Heritage Dictionary (2nd edition) (1985). Boston: Houghton Mifflin Co.   
- Fisher, Karen E.; Durrance, Joan C.; and Hinton, Marian B. (2004)."Information grounds and the use of need-based services by immigrants in Queens, New York: A context-based, outcome evaluation approach". Journal of the American Society for Information Science and Technology, 55(8): 754-766. Available¬ at: http://ibec.ischool.washington.edu/pubs/JASIST. 2004.Info. Ground.pdf   
- Gaslikova, Irina (1999). "Information Seeking in Context and the development of information systems". Information Research, 5(1). Available at: http://informationr.net/ir/5-1/paper67.html   
- Guest editorial (2002). "Issues of context in information retrieval (IR): an introduction to the special issue". Information Processing and Management 38 (2002) 605-611. Available at: www.sciencedirect.com   
- Johnson, David J. (2003). "On contexts of information seeking". Information Processing and Mangement 39 (2003) 735-760. Available at: www.sciencedirect.com   
- Kari, Jakko; Savolainen, Reijo (2007). "Relationhips between information seeking and context: A qualitative study of Internet searching and the goals of personal development". Library and Information Science Research 29 (2007) 47-69. Available at: www.sciencedirect.com   
- Kuhlthau, Carol C.; and Vakkari, Pertti (1997). "Information Seeking In Context (ISIC)". Information Processing and Management, 35(6): 723-725. Available at: www.sciencedirect. com   
- Pettigrew, Karen. E. (1999). "Waiting for chiropody: Contextual results from an ethnographic study of the information behavior among attendees at community clinics". Information Processing and Management, 35(6), 801-817. Available at: http://ibec.ischool. washington.edu/pubs/foot.clinic.1999.pdf   
- Sonnenwald, Diane H. (1999). "Evolving perspectives of human information behavior: contexts, situation, social networks and information horizons". In: Wilson, T and Allen, D. (Eds.) (1999). Exploring the contexts of information behaviour (pp. 176-190). London: Taylor Graham.   
- Talja, Sanna; Keso, Heidi; Pietilainen, Tarja (1999). "The production of 'context' in information seeking research: a metatheoretical